

مکثونه؛ آثار و سبک و اسلوب او

عثمان کریم اف و * زیبا عبدالعزیز آوا*

در باره‌ی مکثونه، عبدالکریم فضلی نمنگانی در «مجموعه‌ی شاعران»، ظاهراً با خواهش امیر عمرخان باشد یگان [هیچ] اشاره‌ی ندارد. طبق معلومات «منتخب التواریخ» حاجی حکیم‌خان نام شاعره ماه‌لراییم بوده، در خانواده‌ی حاکم اندیجان رحمان‌قلی به دنیا آمده است. رحمان‌قلی به گفته‌ی حاجی حکیم طغای [دائی] امیر عمرخان است.^۱ ماه‌لراییم، در تاریخ ادبیات تاجیک و ازبک با تخلص‌های «مکثونه» و «نادره» شعر گفته است. سال ولادت شاعره در یگان [هیچ] سرچشمه [منبع] بی‌واسطه درج نگردیده است. ولی نظر به معلومات سرچشمه‌ها و ادبیات [منابع و مآخذ] علمی مکثونه در وقت وفات شوهرش امیر عمرخان در سنه‌ی ۱۸۲۲/۱۲۳۷ به سن ۳۱ قدم نهاده و سال ۱۸۴۳/۱۲۵۹ از جانب امیر نصرالله به قتل رسیدن وی در سن ۵۰

* پروفیسور، استاد دانشگاه

* دانشجوی دوره دکتری آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان

بوده است. اگر این سال جدایی از همسر و قتل مکنونه را به حساب گیریم، پس معلوم می‌شود که شاعره در سنه‌ی ۱۷۹۱ میلادی به دنیا آمده است. ظاهراً مکنونه در اندیجان، نزد پدر و مادر و استادان ورزیده‌ی زمان، خط و سواد خوبی و حسن اخلاق حمیده‌ای آموخته، از خردسالی به شعر و شاعری شوق و ذوق تمام داشته است.

از دیوان‌های تاجیکی با تخلص مکنونه و ازبکی با تخلص نادره روشن می‌گردد که مکنونه از ادیبان کلاسیک فارس و تاجیک بیشتر آثار سعدی، حافظ و بیدل و از سخنوران ازبک زیاده‌تر میراث نوایی و فضولی را مطالعه کرده است. در این هنگام او یکجایه [همراه] با پدر و مادر به مرغیلان و خوقند و حرم‌خانی، که پیوندان زیاد داشت، رفت و آمد می‌نمود. از سرچشمه‌های ادبی و تاریخی در باره‌ی مکنونه و جریان زندگی وی در «منتخب التواریخ» حاجی حکیم‌خان بیشتر معلومات دقیق آمده است. چون که این مورخ از عملداران عالی‌رتبه‌ی امیر عمرخان بود و از واقعات دربار خوانی بسیار آگاهی داشت. به گفته‌ی حاجی حکیم، مکنونه در خردسالی با مادر خود بارها به حرم‌خانی آمد و رفت داشته و با عمرخان خردسال در یک جای نیز تربیت می‌یافت.^۲ بنابراین امیر عمرخان دختر طغایش را از خردسالی می‌دانست و به حسن و جمال و فراست و کیاست او عاشق شده بود. این عقیده را عبدالنبی هاتف نیز در شعر زیرینش قوت می‌دهد:

بیر نادره‌ی زمان عیفت

بیر غنچه‌ی بوستان عیصمت

اقلیم جمالی کامیابی

عصمت فلکین آفتابی
 دانش بله فهمگه یگانه
 یا این که یگانه زمانه
 گلشن ادی منفعل گوزیدن
 آی بیرله قویاش خجل ایزوند
 اردی انگاه شاهزاده عاشیق
 عوذرا گه نجوک که زار وامق
 یاد ای لب اوشل نیگار دلکش
 عقل و خرد عید مشوش
 هر لحظه خیال ایتپ کرشمه
 اردی گوز یاش چشمه چشمه.

هاتف بعد از آوردن این معلومات فکرش را چنین دوام می‌دهد: «در عشق آن نادره‌ی ایام این شاهزاده شب‌ها تا صبح بیداری می‌کشید و چون شمع می‌سوخت.^۳ این اخبار نشان می‌دهد که عمرخان جوان پیش از خانه‌داری [ازدواج] با دختر بارها رو به رو شده به وی سخت دل بسته بوده است. شاعره، خانم اویسی یکی از استادان مکنونه، که در دربار خانی به شاعره‌ی جوان بعضی نازکی‌های شعر را می‌آموزد، دایر به [در مورد] تخلص تاجیکی او در منظومه‌ی «واقعات محمدعلی خان» به این قرار روشنی انداخته است:

شاهلر اراسید دور عمرخان
 بر نیچه کور سوررده دوران

ماه پاره یدی اونینگ ضعیفی
مکنونه تخلص لطیفی.^۴

این اخبار اویسی معلومات «دیباچه» و تخلص دیوان تاجیکی [فارسی] مکنونه را کاملاً تصدیق می‌کند.^۵ گذشته از این، محققان ازبکستان تخلص «کامله» را نیز طبق معلومات سرسخن دیوان شماره ۴۱۸۲ به مکنونه منسوب دانسته‌اند. اما این عقیده‌ی شبهه‌آور را باید در آینده تدقیق و بررسی کرد.

طبق معلومات حاجی حکیم، امیر عمرخان به مکنونه در سال ۱۸۰۶/۱۲۲۱ هنگام حاکم مرغیلان بودن خود، خانه‌دار می‌شود [ازدواج می‌کند]. تفصیلات طوی [مراسم عروسی] در «منتخب التواریخ» خیلی با ذوق و شوق بیان گردیده است (حکیم‌خان... ۴۱۸). عمرخان پس از طوی [مراسم] مدتی در اندیجان با عیش و عشرت روزگار می‌گذراند. سپس به محل حکمرانی‌اش مرغیلان بر می‌گردد.

مکنونه و عمرخان به همدیگر محبت بی‌پایان داشتند. مخصوصاً در سال‌های اول خانه‌داری مدتی طبق عادت محل، یکی در اندیجان و دیگری در مرغیلان زندگی داشتند، در این هنگام مهر و محبت آن‌ها به یکدیگر بیشتر بالا می‌گشت. شاعره اویسی، که یکی از نزدیکان حرم عمرخان بود در منظومه‌ی ذکر شده‌ی خود بعضی لوحه‌های عشق و عاشقی آن‌ها را چنین به قلم آورده است:

... او یوسف آدی بو دور زلیخا
او وامق آدی بواردی عوذرا
بریس لیلی آدی بیری مجنون

بیری بیرنی محبتیگ مفتون»^۶.

این معلومات اویسی در آثار ادبی مکنونه نیز تصدیق می‌یابد. در دیوان مکنونه بسیار غزل‌های عاشقانه موجودند که شاعره به تصویر قامت زیبا و چگونگی حسن و جمال همسر خود بخشیده است. یکی از آن غزل‌ها این است:

ای بهار جلوه خرم از نهال قامت
 دیده‌ها محو تماشا از وصال قامت
 خوبی و موزونی و آزادگی و دلکشی
 هست مضمونی ز مکتوب مآل قامت
 چون تو نخلی در بهارستان خوبی کس ندید
 سرو با شمشاد یک سر پایمال قامت
 نسخه‌ی آزادگی پیداست از هر مصرع‌ام
 بس که دارم در سخن فکر و خیال قامت
 سروقدان جهان را سال‌ها دیدیم، نیست
 در میان نازپیرایان مثال قامت
 گرچه هجران هر زمانی تازه داغم می‌کند
 شوق‌ها دارم ز امید وصال قامت
 ناله‌ی قُمری بود از سرو فریاد ملال
 در گلستانی که بالذاعتدال قامت
 سال‌ها شد هست مقصود و مرام، ای مه جبین
 بگذرد در شادکامی ماه و سال قامت

تا بهارستان عالم هست سرسبز اینچنین
 سربلندی باد همدوش کمال قامت
 بر مرام آرزو در شوکت حسن وفا
 چشم اندازم که آید راست فال قامت
 گشت آخر در چمنزار مضامین کمال
 فطرت مکنونه موزون از خیال قامت.^۷

در این غزل، مکنونه موزونی و زیبایی‌های قامت همسر جوان خود را به طور رمزی و اسلوب نزدیک به سبک هندی خیلی استادانه تصویر کرده است. عمرخان بعضاً در مرغیلان، گاه‌ها در خوقند نزد برادرش عالم‌خان با کارهای دولتی مشغول می‌شد و یا در شکار ساعت‌ها و روزها از همسرش دور می‌افتاد. این دوری و جدایی موقتی مکنونه را نمی‌توانست ناآرام ننماید.

در بیت ششم غزل بالا، همین جدایی تصویر یافته است. عشق و محبت به همدیگر ورزیده‌ی مکنونه و عمرخان تنها بر مناسبات خانوادگی برقرار نگردیده، بلکه بر اساس همکاری ادبی و فعالیت‌های شاعری نیز استوار گردیده بود. شاعره در یکی از خاطره‌هایش در این خصوص چنین آورده است:

«... مدّت مدید و عهد بعید است که از آشوب فراق آشفته خاطر و از الم هجران دلفگار می‌باشم... هنگامی که با سیدعمرخان در مسند وصال عمر به سر می‌بردم، از صحبت آن حضرت مدّتی فارغ بال بودم و در قصر وصال شادکام... به مطایبات ایشان در اسلوب نظم بهره‌مند می‌گردیدم و به آهستگی از قانون شعر باخبر گردیده، گاه‌ها یک مصرع و گاه‌ها یک بیت به طریق تقلید می‌گفتم. حضرت بعضی نقصان شعر مرا اصلاح نموده، مرصّع می‌گردانیدند که تا در

اندک فرصت در قانون نظم ماهر و در سپهر مضمون آن ساحر گشتم... گاه آن حضرت مضمونی را که در مصرعی سؤال می‌کردند، بداهتا مصرع دوّم را به طریق جواب می‌گفتم».^۸

این که می‌بینیم، اظهار شاعره یک حالت طبیعی است. مکنونه، که طبیعتاً از خردسالی به شعر مایل بود، پس از تشکیل حیات خانوادگی به شاعری همچون عمرخان در شعر و شاعری پیشرو نشده نمی‌توانست [نمی‌توانست پیشرفت نداشته باشد. مخصوصاً، به طریق یک نفر استاد به تربیت طبع شاعری مکنونه نزدیک شدن عمرخان، به پیشرفت و وسعت ایجادی شاعره‌ی جوان مساعدت ارزشمندی بود.

در یکی از طغیان امرای عاصی سال ۱۸۰۹ امیر عالمخان به قتل می‌رسد و به جایش برادرش عمرخان به تخت خانی می‌نشیند. «به این مناسبت، آمنه صاحب‌آوا، می‌نویسد مکنونه با همراهی همسرش از مرغیلان به پایتخت خانیه به شهر خوقند کوچیده می‌آید».^۹

چنین حالتی یعنی ارتباط بی‌واسطه با محیط ادبی پایتخت و معاشرت و تبادل افکار با ادیبان پایتخت برای پیشرفت و رونق ادبی مکنونه شرایط مساعد و گوارایی بود. در این هنگام مکنونه با شاعره اویسی همکاری بسیار نزدیک پیدا می‌کند و با شوهرش عمرخان طرح کارهای ایجادی خود را با خوشی و خرسندی بررسی می‌نماید و همچون بانوی دربار دولت فرغانه جایگاه بلند را صاحب می‌گردد.

در این ضمن، مکنونه سال‌های ۱۸۱۰/۱۲۲۵ و ۱۸۱۹/۱۲۳۴ از عمرخان دو پسر دیگر به دنیا می‌آرد که نام یکی را عبدالله سلطان و دیگری را

محمودسلطان می‌نهند. تربیت فرزندان مهر و محبت مکنونه را به شوهرش باز هم افزونتر می‌گرداند. اما دیری نگذشته بود که در مناسبت عایله‌داری آن‌ها رخنه‌ای به وجود آمد. سال ۱۸۱۹/۱۲۳۴ عمرخان بر بالای مکنونه زن دیگر می‌گیرد که این رفتار در حیات شاعره ضربه‌ی سختی بود. وعده‌خلافی شوهرش با این تمام نمی‌شود. وی در سال ۱۸۲۰/۱۲۳۵ زن دیگری می‌گیرد. همچنین او با این رفتار قناعت نمی‌کند و پس از چندی زن سوم را به نکاح خود می‌درآرد [در می‌آورد].

مؤلف «منتخب التواریخ» در باره‌ی چه گونه زن بودن زوجه‌ی چهارم عمرخان معلومات پایین را داده است. مضمون مختصر آن این است: محمودخان یکی از سپاهیان عملدار عمرخان بود. به دنبال بیماری فوت می‌کند و زنی داشت، بغایت صاحب‌جمال می‌نمود. عمرخان به وی عاشق می‌شود و او را به عقد نکاح خود می‌گیرد. از چهار زن خاصه‌ی عمرخان یکی او بود.^{۱۰} مکنونه به این کردار عمرخان در آن شرایط به جز صبر و طاقت چاره‌ی دیگر نداشت. هرچند این رفتار شوهرش برای مکنونه از نظر روان‌شناسی سخت تحقیرآمیز بوده، فشارهای زیاد روانی داشت، ولی او همچون بانویی نخستین دربار خانیه محبت پاک زن و شوهری را رعایت می‌کرد، صبر می‌نمود و خود را با سرودن اشعار رنگین مشغول می‌گردانید.

تا کنون همان ادبیات‌شناسانی که به تدقیق شرح احوال و آثار مکنونه مشغولی داشته‌اند، به این طرف حیات شاعره کاملاً توجه نکرده‌اند. هرچند به بالای مکنونه سه زن دیگر گرفتن عمرخان در «منتخب التواریخ» روشن قید گردیده است، ولی از چه سبب باشد که ادبیات‌شناسان از درج این حقیقت تاریخ خودداری کرده‌اند و روشترش چشم پوشیده‌اند؟! در نتیجه، بر خلاف

واقعیت در ادبیات علمی چنین وانمود گردیده است که مکنونه و عمرخان گویا از اوّل تا آخر عمر نسبت به همدیگر همچون عاشق و معشوق صادق مانده‌اند و در محبت و عایله‌داری آن‌ها هیچ گونه مانع‌ای رخ نداده باشد... معلومات محبوبه قادرآوا در اثر «نادره» در این مسئله دلیل برجسته‌ای است.^{۱۱} حال آن که ذاتاً واقعیت چنین نبوده است.

عمرخان که در دوره‌ی سلطنت برای وسیع کردن سرحد دولت فرغانه به ولایت‌های ماوراءالنهر از جمله اراتپه، جیزخ، سمرقند و کوهستان پیوسته لشکر می‌کشید و از ضرب این جنگ‌ها سخت خسته شده بود. به جز این، وی بسیار مورد [بسیاری اوقات] دست ب خوردن مشروب می زد. شاید از همین سبب باشد که خان به بیماری سختی دچار می‌گردد و پس از ۱۷ روز بیماری بستری در سنه‌ی ۱۸۲۲/۱۲۳۷ جان به جان‌آفرین می‌سپارد. در آن وقت مولانا حاذق نیز حاضر بوده است. تاریخ این حادثه را در بیت زیرین آورده است:

گفتم: چه نویسم پی تاریخ، خرد گفت:

از خطّه‌ی فرغانه عمر قدر زمان رفت.^{۱۲}

این واقعه‌ی مشکل در حیات مکنونه‌ی جوان که تازه به سن ۳۱ قدم می‌گذاشت. جان‌کاهترین حادثه بود. مرگ عمرخان مکنونه را از همسر و همکار ایجاد خود برای ابد جدا نمود. مکنونه به وفات شوهرش مرثیه «فراق‌نامه»ی را نوشت که در آن آه و ناله، سوز و گداز و فریاد جان‌کاه دل شاعره بیان گردیده است. مطلع «فراق‌نامه» این است:

آه کیم بی حد منگاه جور و جفا ایلر فلک
فورقت ایچره قامتیم درد و بلا ایلر فلک.^{۱۳}

مکنونه چنین سوز و گداز و فریادهای دلش را در چندین غزل‌های
تاجیکی‌اش [فارسی‌اش] نیز بیان کرده است که یکی از آنها به طور اختصار
درج می‌گردد:

دست قضا که رونق باغ جهان شکست
شاخ جوان برید و در آب روان شکست...
شاخی که سنگ در کف او حکم شیشه داشت
بر سنگ شیشه چون شکند آن چنان شکست
صد مرغ بخت در سر او سایه کرده بود
نازک‌دل از عقوبت مرگ گران شکست
سیمرغ آشیانه‌ی عدل و امان پرید
بازار سگه‌خانه‌ی نقد روان شکست
رفت آن نگار همچو صبا از کنار من
مکنونه را ز آه، رخ آسمان شکست.^{۱۴}

پس از وفات عمرخان به مسند خوانی پسر کلان شاعره محمدعلی‌خان
می‌نشیند. در این‌جا باید یک مسئله‌ی کج‌فهمی که در باب اداره‌ی دولت ره
یافته است، اصلاح گردد. در ادبیات [منابع] علمی عقیده‌ی نادرستی پیدا شده
است که گویا: «نادره (مکنونه) پس از وفات شوهرش خان خوقند عمرخان

اداره‌ی مملکت را رسماً نباشد هم، عملاً به دست خود می‌گیرد.^{۱۵} این عقیده ذاتاً بنیاد علمی ندارد. «عملاً به دست خود گرفتن اداره‌ی مملکت» معنای آن را دارد که در همه‌ی جنایات سیاسی و اجتماعی و اخلاقی رذیلانه‌ی محمدعلی‌خان (پسر عمرخان و مکنونه) مکنونه نیز بی‌واسطه حصه‌ی خود را دارد. درست است که محمدعلی در روزهای اوّل حکومتش مصلحت مادرش را یک نوع ملاحظه می‌کرد. اما دیر نگذشت که این خان «کریه‌منظر ستاره سوز» زیر تأثیر «ستاره‌ی بهرام» و چند ندیم خانه‌سوز خیانت پیشه قرار گرفت و پیوسته با عملیات خیانت و جنایات خونین روی آورد. نخست او اکثر ندیمان و عمل‌داران [کارگزاران] و منصب‌داران زمان پدرش را از کارهای دولت دور می‌کند. یک قسم آن‌ها را به قتل می‌فرماید. حصه‌ی دیگری را تعیین می‌نماید. از جمله او پسر دوّم عمرخان عبدالله سلطان را، که حاکم تاشکند بود، به خوقند دعوت نموده، سپس قتل می‌کناند [به قتل می‌رساند]. پدر حکیم‌خان؛ معصوم‌خان را از ندیمی دور می‌سازد. خود حکیم‌خان را، که از روزگار طفلی تا ایّام جوانی یکجایه [همراه] با محمدعلی‌خان تربیه یافته بزرگ شده بود و در بین آن‌ها یگان [هیچ] سرّ پنهانی نبود، از حکومت ولایات نمگان و کاسان و چست و ترقورغان معزول ساخته، پیش از قتل در موضع نوبهار خوقند در حبس خانگی نگه می‌دارد. محمدعلی‌خان ندیم پدرش یوسف تونقاتور را با بهانه‌ای به جلّاد می‌فرماید که پنهانی قتل نماید.

اکنون بار دیگر از دنیای معنوی و وضع روحی مکنونه سخن می‌رانیم. محمدعلی در تأثیر بد ندیمان خیانت‌گر بیشتر گرفتار بند تکبّر می‌گردد. وی

مصلحت شخصان عاقل و خردمند و حتی مادرش را به انابت نمی‌گرفت. او به جاده‌ی پر خطر خودرایی افتاده هر چه می‌خواست، آن را شریعت می‌دانست. در چنین حالت مکنونه‌ی بال و پر شکسته، با تقاضای وقت چار و ناچار در یاد شوهرش و هجران یار جوانش غزل‌های عاشقانه‌ی جانسوز می‌سرود و تسکین دلش را در کارهای خیریه‌ی مملکت می‌جست. یکی از سلسله‌ی آن غزل‌ها که در یاد شوهرش در آتش هجران داغ پزمانی‌ها [انتظار] سروده است، این است:

انتظارم بر تو ای سرو خرامانم، بیا
 جان به کف ایستاده‌ام، برخیز، جانانم، بیا
 چند از ناز و تغافل تند می‌رانی سمند
 مردمی کن، پای نه در چشم حیرانم، بیا
 صبح وصل من ز خورشید جمالت نور داشت
 شام هجران تیره شد، ای ماه تابانم، بیا
 بی تو در کنج ندامت درد هجران می‌کشم
 وارهان، ای سرو ناز، از درد هجرانم، بیا
 چشم خواب‌آلود من راحت ندارد بی رخت
 تا بیاساید دمی مژگان به مژگانم، بیا
 ای بهار ناز، چون گل‌های باغ از رفتنت
 چاک چاک است از گریبان تا به دامانم، بیا
 سرو دلجویت گر از گل‌زار دامن می‌کشد

در ریاض جویبار دیده بنشانم، بیا
چشم حیرانم پر طاووس انشا می کند
همچو گل بی پرده، ای رشک گلستانم، بیا
از خیال زلف او مکنونه پُر آشفته ام
ساعتی بر پرسش حال پریشانم، بیا. (و.الف).^{۱۶}

در دیوان مکنونه چنین غزلها خیلی بسیارند. از غزل دیگری این چند
بیت را مطالعه بنماییم:

ای سرو ناز تند مرو، سوی من بیا
داغ دلم شکفته، به سیر چمن بیا
موزون قدان بر طرف چمن کرده انجمن
ای سرو خوش خرام در این انجمن بیا
تا چند تلخ کام به هجر تو زیستن
شهدم چشان از آن لب شکرشکن بیا
آیینهی خیال به صیقل رسانده ام
در انتظارم، ای صنم سیم تن، بیا...
در کنج هجر نیست چو مکنونه تنگ دل
ای جلوه ات بهار طراز چمن بیا (و.ب).

مکنونه موافق معلومات مؤلف «تاریخ فرغانه»؛ سید اسحاق خان، در
جاده‌ی کارهای خیریه در خوقند دو مدرسه بنا می کند. برای تأمین معاش

زندگی مدرس و طالب علمان این دو مدرسه، زمین‌های وقف تعیین می‌کند، کاروانسرا، مهمانخانه، کتابخانه، حمام و در چند بازار رسته‌ی دکان‌ها می‌سازد.^{۱۷}

کار دیگر مکنونه حمایت و مساعدت احوال زندگی اهل شعر و ادب بود. پس از مرگ عمرخان دایره‌ی ادبی خوقند به زودی پراکنده گردید و خیلی از شاعران به بخارا و جای‌های دیگر رفتند. برای آن‌که این دایره‌ی ادبی به کلی برهم نخورد، مکنونه کوشش می‌کرد که اهل شعر و ادب را تا می‌تواند مساعدت نماید. وی خوش‌نویسان را از گرد و اطراف جمع نموده، به آن‌ها وظیفه‌ها تعیین می‌کرد و دیوان‌های شاعران را کتابت می‌نمود. از جمله‌ی کارهای دیگر خیریه‌ی او این بود که به فقیران و درماندگان همیشه کمک می‌رسانید. همین فعالیت مکنونه در مثنوی «هفت گلشن» شاعر معروف زمان؛ نادر، به تفصیل درج گردیده است. نادر توصیف فعالیت خیریه‌ی مکنونه را به این قرار آورده است:

انیگ دک کلمگ دهر ای چره آییم
 انیگ کونگلی سخاوت ای چره دائیم
 سروبان کلتریب اهل فضایل
 یقلدی درگهید هر قبایل
 بیرسی شعر ای چره ایرده ماهر
 غزل دماقده برچه ایرده شاعر
 یقیبان هر طرفدین نی چه خاتون

بیرسی فضل و دانش ایچره آتون
بیر زیبانشاءدک ای رده شاعر
بیری مریم کبی زهد ایچره ماهر...
الردین ای ردی آئیم کونگلی خوشحال
اوتر ای ردی اینینگ بیرلی مه و سال.^{۱۸}

اما محمدعلی به باتلاق جهالت بیشتر می غوطید [غوطه می خورد]. رأی و سخنان شریعت پناهان برایش ارزشی نداشت. وی اداره‌ی دولت را به چند ندیم ناپاک خودکام وا گذاشته، خود به عیش و نوش، فسق و فساد و کارهای غیرشرعی زیادتر مشغول می‌شود.

ذاتاً در تاریخ مردم فرغانه «به ظلم‌کشی و ظالم‌کشی» شهرت داشتند. «حالا، -می‌گوید حاجی حکیم‌خان، -ظلم‌کشی را می‌بینم و ظالم‌کشی را ندیدم.» (و. ۷۱۶)

این خان به کبوتربازی میل پیدا نمود، با کبوتربازان الفتی می‌کرد (حکیم‌خان. و. ۷۰۲) و به قمار دل بست، با قماربازان انس می‌گرفت (حکیم‌خان. و. ۷۰۹)

از این رویداد امیر نصرالله و علمای بخارا انگشت حیرت به دندان می‌گزند... پس، نصرالله ندیم و ایلچی خود عبدالرحیم قلماق را به خوقند نزد محمدعلی می‌فرستد و فتوای «ملای ملعون» را طلب می‌کند. اما محمدعلی به جای فتوا در حضور علما ایلچی را با کمال بی‌آدابی سرکوب و زخمی و گویا بی‌آبروی می‌کند. در این خصوص حاجی حکیم‌خان آورده است:

«چون عبدالرحیم از محمدعلی خان فتوا را طلب کرد، محمدعلی از جهت جهل مرکب به وی درافتاده، ایلچی را بر زمین زد و سر او به دندان می‌گزید. بعد ندیمان از دست محمدعلی خان او را جدا کردند» (حکیمخان، و. ۷۱۴).

پس از این واقعه‌ی کم‌نظیر ننگین و چند سبب دیگری، چنانچه برای پیشبرد حکمرانی در قلمرو ماوراءالنهر امیر بخارا نصرالله، پنجم ثور؛ غره‌ی ماه ربیع الثانی سنه‌ی ۱۸۴۲/۱۲۵۸ به خوقند لشکر می‌کشد و در جنگ پیروز گردیده، در دوام یک هفته‌ی پره در شهر قتل عام می‌گذرانند. در این کُشتار شریعت پناهان مرتد، اکثر خانواده‌ی خان خوقند؛ مبدأ فتنه محمدعلی خان مادرزن، پسر وی محمد امین، دادر خرد [برادر کوچک] خان محمودسلطان و چند زن دیگر با فرمان امیر نصرالله به قتل رسانیده می‌شوند.

در باره‌ی چه گونه کُشته شدن مکتونه در ادبیات علمی روایات زیاد ره یافته‌اند. در این مسئله معلومات سنجیده‌ی دقیق همان است که مؤلف «منتخب التواریخ» آورده است و ما به همین معلومات تکیه نمودیم.

چون محمدعلی خان با دادر [برادر کوچک] و پسرش به قتل می‌رسد، زنان حرم با گریه و ناله به قتل‌گاه می‌آیند. مکتونه، که مادر و مادرکلان این سه مقتول بود دیگر طاقت کرده نتوانسته، با داد و فغان و موی‌کنان و روی‌کنان به نزد امیر نصرالله می‌رسد. در حالت اضطراب او را دشنام‌های سخت می‌دهد. امیر در حالت ناگواری و جهل به لرزه درآمده به جلاد می‌فرماید که «این زن دیوانه» را نیز به قتل برساند. در این خصوص حاجی حکیم‌خان آورده است: «و عفت پناهی مادرهاشان ماه‌لرآیم را نیز به چندین

خواری به گلویش شربت مرگ را ریختند.^{۱۹} در این معلومات آمده است که تنها «به گلویش شربت مرگ را ریختند». از این دلیل روشن معلوم نیست که مکنونه با شمشیر قتل گردیده است و یا او را به دار کشیده‌اند. از این جاست که در ادبیات علمی دایر به [در مورد] کُشته شدن شاعره روایات گوناگون پهن شده‌اند....

«روز دیگر، می‌گوید حاجی حکیمخان - این خبر هائله بر تمام شهر منتشر گشت و اعیان مملکت از استماع این واقعه‌ی جانسوز مدهوش باده‌ی تحیر و اندوه گشته، از بیم لب ظهور نمی‌کردند» (و. ۷۳۱).

میرزا عالم تاشکنندی در باره‌ی این فاجعه مدهش در «انساب السلاطین و تواریخ الخواقین» آورده است که: «همراه با ماه‌لرآییم در اخطه‌خانه‌ی [محل اخطه حیوانات] خوقند خال‌بیبی و ناریبیبی و یک زن دیگر نیز کُشته شده» اند.^{۲۰} گذشته از این، محمد امین عطار در «تحفه التواریخ» معلومات میرزا عالم را یک نوع تکمیل نموده، می‌رساند که: «و آن یک زن دیگر مادر ناریبیبی بوده و این واقعه در کاه‌خانه‌ها روی داده... جسد آن چهار زن را ثانی‌تر [بعدتر] مردم از کاه‌خانه پیدا کرده با عزّت و اکرام در «دخمه‌ی شاهان» دفن نمودند».^{۲۱}

این مؤلف در پایان اطلاع خود در باره‌ی طرز زندگی، حسن آداب، اخلاق حمیده، سخاوت و علم و فرهنگ پروری و خلّص مقصد و مرام شاعره به طور جمع‌بست [نتیجه‌گیری] معلومات زیرین را آورده است: ماه‌لرآییم، که پرده‌نشین حجاب عصمت بود، دست سخاوت دراز کرده، حاتم طایی در عصر آن نادره‌ی دوران محو گردیده، همیشه در جود و عطا و

سخا به روی علما و فضلا، فقها و غربا گشاده. از سر خان کرم خود همه را ممنون و سرفراز ساخته و طلب حاجت هر بیوه و بیچاره را به دلخواهی او میسر می‌کرده. مسرور بود از روی صورت و ملکی از بابت سیرت، جوانمردی بود با همت و بیچاره‌نشینی بود همیشه به طاعت.^{۲۲}

حاجی حکیم‌خان معلومات خود را دوام داده نوشته است: «القصه نصرالله تمام مملکت فرغانه را تحت تصرف خود درآورد. سزده روز در ولایت خوقند بر سریر فرمانروایی نشست... بعد از آن حکومت مملکت را از روی ندانستن به ابراهیم پروانه‌چی منغیت تفویض نمود. خود به جانب بخارا مراجعت فرمود. ابراهیم پروانه‌چی بر بستر امارت، دو ماه حکمرانی کرد» (حکیم‌خان. و. ۷۳۲).

چنانکه می‌بینیم، در معلومات حاجی حکیم‌خان نام و رتبه‌ی گماشته‌ی امیر نصرالله ابراهیم پروانه‌چی آمده است. اما از چه سبب باشد که در همه‌ی ادبیات علمی رتبه‌ی او به جایی «پروانه‌چی» سهواً «خیال» درج گردیده است. سبب «پروانه‌چی را» به «خیال» عنوان کردن محققان الحال به ما معلوم نشد.

پس از حکمرانی دوماهه‌ی ابراهیم پروانه‌چی منغیت اعیان و اشراف و مردم فرغانه به قیام آمده، به جای او از خاندان منگیه [منغیت] شیرعلی‌خان را به تخت پیشنهاد می‌نمایند.^{۲۳}

به این طریق، جریان زندگی و شرح حال شاعره‌ی توانای نیمه‌ی اول قرن ۱۹ ماہلراییم مکنونه، که مربوط به وضع سیاسی و اجتماعی و ادبی محیط از نظر تحقیق گذشت، به طور مختصر از همین نکته‌های مهم عبارت

می‌باشند.

۱. ۴. میراث ادبی شاعره.

در تحقیق میراث ادبی مکنونه (نادره) از ادبیات شناسان ازبکستان مخصوصاً، عزیز قیوم‌اف و محبوبه قادرآوا خدمات ارزشمندی کرده‌اند. از جمله، آن‌ها معین نمودند که الحال از مکنونه دو دیوان اشعار یکی به زبان تاجیکی [فارسی] با تخلص مکنونه و دیگری به زبان ازبکی با تخلص نادره تا زمان ما باقی مانده‌اند. دیوان تاجیکی [فارسی] مکنونه حالا در گنجینه‌ی دستنویس‌های انستیتوی [پژوهشگاه] شرق‌شناسی جمهوری ازبکستان نسخه‌ی فرد تحت شماره ۷۷۶۶ نگهداری می‌شود.

توصیف مختصر نسخه این است:

دیوان از ۱۳۲ ورق عبارت بوده، با خط نستعلیق کلان به کاغذ نوع خوقند در هر سطر یک بیتی کتابت شده است. اطراف غزل‌ها با خط سبز و رنگ زرحل آرایش یافته است. به علت آسیب دیدن؛ خصوصاً ورق‌های اول، غزل یکم دیوان خوانده نمی‌شود. مقاو‌هی [جلد] دیوان از جلد سخت سیاه عبارت بوده، دوباره صحافی شده است. در آن ۳۱۵ غزل با ترتیب ردیف الفبای عربی اساس [الفبای فارسی] مندرج است. در ورق ۱۰ ب جلد مهر «ملا محمد صحاف و سنه‌ی ۱۳۲۹» گذاشته شده است. این سنه نشان می‌دهد که دیوان مکنونه در سال ۱۹۱۱ میلادی دوباره صحافی گردیده است.

دیوان سهو و خطاهای زیاد دارد. در دیوان چندین غزل ناتمام کتابت شده‌اند. چنانچه به ورق‌های ۱۰، ۱۱، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۴۳ و ۱۳۲ اب مراجعت

کرده شود، گاه اوّل غزلها در یک ورق باشد، دوام آنها بعد چند ورق کتابت شده‌اند. چنانچه، در ورق ۷۵ ب غزلی با ردیف «کند» می‌آید، اما بیت آخرین این غزل در ورق ۶۹ ب کتابت شده است. در ورق ۱۷۶ غزلی با ردیف «رسید» آمده است. اما ۳ بیت دیگر این غزل در ورق ۱۷۰ الف درج شده است. در دیوان چنین کاستی‌ها را بسیار دچار می‌آییم [رو به رو می‌شویم].

میراث ازبکی شاعره به عنوان دیوان نادره در گنجینه‌ی دست‌نویس‌های انستیتوی نامبرده ۳ نسخه تحت رقم‌های ۶۶۰، ۲۰۹۰، ۴۱۸۲؛ در ذخیره‌ی دست‌نویس‌های موزه تاریخ ۱ نسخه زیر شماره ۴۱۷۹؛ در خانه‌ی شخصی پسر نادم نمنگانی، مسلم خان باباخاناف ۱ نسخه و در موزه علی‌شیر نوایی ۱ نسخه تحت شماره‌ی ۹۲۱ محفوظ است. از مقایسه‌ی این نسخه‌های خطّی بر می‌آید که ارزش علمی آنها یک خیل [طور. در اینجا: همانند] نیست. بعضی آنها عن‌قرب [در اینجا به معنای تقریباً، کمابیش] حکم بیاض را دارند. محقق این نسخه‌ها م. قادرآوا از این دست نویس‌ها اشعار نادره را با دقت برگزیده، «دیوان نادره» را با توصیف نسخه‌های خطّی، یک جایه [همراه] با «دیوان مکنونه»، در اثر «نادره»ی خود با مقدمه، ترتیب و توضیح ضروری سال ۱۹۶۳ در تاشکند انتشار می‌دهد.^{۲۴}

در این نشر از دیوان تاجیکی [فارسی] شاعره با تخلص مکنونه ۳۲۵- غزل، ۱- مخمس بر غزل بیدل و از دیوان ازبکی شاعره با تخلص نادره ۱۵۵ غزل، ۸- مخمس بر غزل‌های نوایی و سلطان عمر، ۱- مخمس بر امیر [سلطان عمرخان]، ۲- مثنی، ۱- ترجیع‌بند، ۱- ترکیب‌بند و ۱ «فراق‌نامه» گرد آورده

شده‌اند.

در این مورد به یک نکته‌ی مهم اشاره‌ای را بسیار ضرور می‌شماریم. در نسخه‌ی شماره ۴۱۸۲ در چند جای، تخلص «مکنونه» به «نادره» عوض شده، در نتیجه بیت‌های آخر غزل‌ها تغییر یافته‌اند. مضمون خیلی از این غزل‌ها به مندرجه‌ی اصلی آن‌ها ارتباط ندارند، وزن بیت‌ها نیز از همدیگر تفاوت دارند. در دیوان نسخه‌ی شماره ۹۵۱ نیز چنین حالتی مشاهده کرده می‌شود. در این دیوان از ۱۸۰ غزل ۱۳۶ عدد آن به ازبکی، ۴۴ غزل به زبان تاجیکی با تخلص «نادره» آمده است. اشعار تاجیکی این نسخه‌ی دیوان به اشعار دیوان نسخه‌ی شماره ۷۷۶۶ مکنونه موافقت نمی‌کنند. از جهت اسلوب نیز یکرنگی عمومی ندارند. مندرجه‌ی این غزل‌ها با تصویر لحظه‌های جداگانه‌ی زندگی مکنونه که بانوی حرم خانی بود، تماماً متقابل واقع گردیده‌اند. این حالت را در دیوان شاعره که چندی پیش در دوشنبه چاپ شده است، به خوبی مشاهده کرده می‌توانیم.^{۲۵}

گذشته از این، در دربار خانی، محمدشریف کاسانی نام شاعر نیز با تخلص نادری شعر می‌گفت. پس از وفات امیر عمرخان و به سر تخت آمدن محمدعلی‌خان (۱۸۲۲) او به سبب ماجراهای درباری به دیار کاسان رفته، تخلص «نادری» و «نادر» را به «عزلی» و «عزلی» تبدیل می‌دهد. محمدشریف دیوانی مرتب ساخته بود. در دیوان او زیاده‌تر از ۱۰۰ غزل با تخلص «نادری» موجود بودند. مؤلف این سطرها از مضمون و مندرجه‌ی این دیوان سال ۱۹۶۳ آگهی داشت. این دیوان اکنون در گنجینه‌ی دست نویس‌های موزه خوقند نگهداری می‌شود.

شاید همین غزل‌های نادری سهواً با غزل‌های تخلص «نادره» سروده‌ی شاعره مکنونه مخلوط شده باشد. این مسئله‌ی پیچیده حصّه‌ای از غزل‌های در این دیوان به نام شاعره آمده را تحت شبهه می‌گذارد.

به ملاحظه‌ی ما، تا آن وقت که در اطراف این مسئله‌ی مبهم یک تحقیقات جدّی برده نشود، طبق این غزل‌ها عقیده‌های اجتماعی شاعره را سنجیدن درست نخواهد بود.

به این طریق، این است وضعیت میراث ادبی شاعره که تا کنون از کتابخانه‌ها به دست آمده‌اند. از این دست خط‌ها یگانه اثری که حالا در باره‌ی به شاعره تعلق داشتن آن شبهه کردن ممکن نیست، نسخه‌ی شماره‌ی ۷۷۶۶ دیوان شاعره می‌باشد.

یکی از دلایلی که در اساس آن ما در باره‌ی به قلم شاعره تعلق داشتن آن شبهه نداریم، سرسخن همین دیوان است. هرچند صاحب سرسخن نام خود را درج نکرده است، ولی از طرز بیان او به خوبی معلوم می‌شود که وی یکی از آدمان بافضل و هنر دربار خانی بوده است. آنچه که در این سرسخن قابل توجه است، اینهايند:

الف). از مضمون سرسخن معلوم می‌شود که تا وقت مرتّب گردیدن این دیوان شاعره تنها به سرودن غزل شغل ورزیده، به دیگر شکل‌های نظم دخل نکرده است.

ب). از جانب شاعره حمایت کرده شدن اهل علم و ادب که در قسم شرح حال او دیدیم، کاملاً تصدیق می‌یابد.

ج). تخلص ماه‌لرآییم تا وقت مرتب گردیدن همین دیوان «مکنونه» بوده است. سرسخن این دیوان معلومات معاصر مکنونه، شاعره اویسی را که در فصل گذشته گفتیم، تماماً تصدیق می‌کند.

د). این دیوان چندی پس از وفات عمرخان (۱۸۲۲) در زیر نظر خود شاعره مرتب گردیده است. مضمون و مندرجه‌ی چندی اشعار این دیوان در بسیار مورد تصویر لوحه‌های جداگانه‌ی زندگی شاعره را به یاد می‌آرد. از این جاست که در باره‌ی به قلم مکنونه تعلق داشتن اشعار این دیوان شبهه‌ای نمی‌تواند باشد.

اما این دیوان تاجیکی [فارسی] مکنونه که یکجایه با دیوان ازبکی نادره سال ۱۹۶۳ در تاشکند م. قادرآوا به حروفات سرلیک به چاپ رسانیده است، در کنار پهلوه‌های مثبت خود، از چندی نقص و نارسایی‌های مضمون و وزن شعرها و سهواً آوردن کلمه و عبارات نیز خالی نیست. این ناروشنی‌ها حسن دیوان اشعار مکنونه را یک نوع از میان ربوده‌اند.

به تصدیق این ملاحظه چند بیتی را از دیوان شاعر درج می‌کنیم:
مطلع غزل نخستین مکنونه در شکل زیرین آمده است:

انتظارم با تو، ای سرو خرامانم، بیا

جان به کف ایستاده‌ام، برخیز جانانم، بیا (ص. ۲۴۶).

در مصرع یکم اگر به عوض پیشایند «با» لفظ «بر» می‌آید، معنی بیت روشن‌تر می‌گردد.

در مصرع دوّم بیت زیرین سخن به جای کلمه‌ی «گم» لفظ «کم» آمده

است. به این علت معنی بیت از بین رفته است:

هزار غنچه به شکل دل است، خون باید
دلی که کم شده از عندلیب در گلزار (ص. ۴۲۹).

در متن دیوان بیت زیرین آمده است:

من همچو خوشه با دل صد پاره و رقیب
پُر می‌کند ز خرمن مقصود من کنار (ص. ۴۳۱).

در این بیت کلمه‌ی «خوشه» و «خرمن» تقاضا دارند که به عوض کلمه‌ی «کنار» باید لفظ «قنار» بیاید.

در مصرع دوّم بیت زیرین به عوض کلمه‌ی «بود» لفظ «بود» آمده معنی و وزن شعر را ربوده است [این تفاوت در نگارش سیریلیک پیدا می‌گردد]:

عمر مکنونه به تحقیق معانی گذرد،
بود این نکته از این دفتر و ارقام غرض (ص. ۴۵۸).

در متن دیوان بیت زیرین چنین آمده است:

تا چند تلخ کام به هجر تو زیستن،
شهدم چشان از آن لب شکر شکن بیا (ص. ۲۴۷).

اما این کلمه‌ی مرکب باید یکجایه «شکرشکن» می‌شد [این تفاوت در نگارش سیریلیک پیدا می‌گردد].

در متن این بیت چنین آمده است:

ما و وصف حسن آن گلچهره نیست
غیر از این، مکنونه، در دیوان ما (ص. ۱۰۸).

کلمه‌ی اوّل این بیت در شکل «ما و» و یا «ما و» صحیح می‌بود [این تفاوت در نگارش سیریلیک پیدا می‌گردد]. در بیت زیرین نیز همین طرز نوشت آمده است:

صفا و رونق درهای آبدار نماند،
شکست عجز خزف‌های خاک‌سار نماند (ص. ۳۵۵).

در این مورد کلمه باید در شکل «صفا و» می‌آمد صحیح می‌بود. در بیت زیرین نیز چنین طرز نوشت را می‌بینیم:

خار و خس از زمین ندمد در بهار من،
نوروز لاله و ریحان برآورد (ص. ۳۸۲).

می‌بایست این کلمه در شکل «لاله و» بیاید [این تفاوت در نگارش سیریلیک پیدا می‌گردد]. در بیت زیرین کلمه‌ی «قیمت» در شکل غلط «قیمت» و نام کشور با حرف خرد آمده است [این تفاوت در نگارش سیریلیک پیدا می‌گردد]:

چون قطره‌های خون جگر نیست قیمتش،
گر دل هزار لعل بدخشان برآورد (ص. ۳۸۲).

در بیت زیرین نیز همین حالت را می‌بینیم که نام شهر «ختن» با حرف خرد آمده است [این تفاوت در نگارش سیریلیک پیدا می‌گردد]:

هر شب از سواد خال عمبرینت می‌کند،
عطر و بوی نافه‌ی مشک ختن فریاد و داد (ص. ۳۹۱).

در بیت زیرین کلمه‌ی «نگون» سهواً در شکل «نگون» آمده است [این تفاوت در نگارش سیریلیک پیدا می‌گردد]:

بی تو، ای گل رعنا، دوش در چمن رفتم،
سرو را نگون دیدم، گل به چشم خار آمد (ص. ۳۶۷).

در بیت پایین کلمه‌ی «بولعجب» سهواً در شکل «بولعجب» آمده است [این تفاوت در نگارش سیریلیک پیدا می‌گردد]:

در محبت بولعجب افسانه‌ها انگیختم،
در جهان آوازه‌ی این داستانم می‌رود (ص. ۳۶۹).

به این طریق، این سهو و خطاها از دیوان تاجیکی [فارسی] مکنونه همچون «مشتی از خروار» بودند. این حالت تقاضای آن را دارد که منبعد دیوان تاجیکی [فارسی] شاعره باید با تصحیح و تنقیح از نو انتشار گردد.

سبک و اسلوب مکنونه
تأثیر سبک هندی و اسلوب بیدلی.

در اشعار مکنونه از آثار ادیبان کلاسیک فارس و تاجیک تأثیر آثار سعدی

و حافظ و بیدل را مشاهده می‌کنیم. خود مکنونه در اشعار خویش از تأثیر گذاشتن سعدی و حافظ بی‌واسطه چیزی نگفته است. اما در دیوان او تنها به یک مخمّس بر غزل بیدل دچار آمدیم [رو به رو شدیم] که مطلعش این است:

الها بار تمکین ده رم وحشی نگاهان را
به قدر آرزوی ما شکست کج کلاهان را.

این مخمّس از شش بند عبارت است و در «دیوان تاجیکی» [فارسی] مکنونه بر غزل بیدل درج شده است که بند آخرین این است:

کف ما نادره جز ساغر حسرت نمی‌گیرد
ز آتش اشتعال^{۳۶} شمع ما رفعت نمی‌گیرد
ز آب آینه‌ی ما هیچ اگر صورت نمی‌گیرد
مزاج فکر ما با گرم و سرد الفت نمی‌گیرد^{۳۷}
هوایی نیست بیدل سرزمین بی‌کلاهان را.

در این بند مخمّس مکنونه با میرزا بیدل از کلفت در آن محیط ناهنجار، برار نداشتن [مساعد نبودن] آمال زندگی اهل خرد و دانش هم‌داستان گردیده است. دلیل این مصرع «ز آتش فروزان نشدن شمع مراد زندگی» اهل خرد است.

به جز این، در دیوان غزلیات مکنونه چهار غزل موجود است که آن‌ها در

تأثیر سبک هندی و پرتو غزلیات بیدل سروده شده‌اند. مطلع یکی از آن غزل‌ها این است:

در گلستان وفا آینه‌دار حیرتم
چون پر طاووس چشم انتظار حیرتم (و. ۱۰۱. ب)

در دیوان مکنونه غزل زیرینی را مطالعه می‌کنیم:

ای خیال قامتت سرو گل اندام دلم
فکر رویت صبح و یاد کاکلت شام دلم
چون به یاد زلف مشکینت نباشم صبح و شام؟
باعث جمعیت جان است و آرام دلم
جز پیام لطف تو نبود غذای جان من
جز لب لعلت نباشد حاصل کام دلم
در فراق نیست غیر از تیرگی صبح مرا
از سواد شام باید جست پیغام دلم
از تب تأثیر حسرت آب می‌گردد تمام
گر به روی سنگ افتد نقش از نام دلم
گر شدم صید جمال یار، معذورم از آن
چون که خال و زلف او شد دانه‌ی دام دلم
تا قیامت می‌توان ممنون جمعیت شدن
چون پیامی کرد از لعل تو انعام دلم
آرزوی عشرت جمشید داند عار خود

هر کجا گردد خیال چشم او جام دلم
بس که مکنونه فکندم در بلا از عشق او
از خجالت نیست تاب بردن نام دلم. (و. ۱۱۳)

از واقعیت دور نیست که این غزل در پرتو غزل زیرین بیدل سروده شده
است:

ای خیال قامت آه ضعیفان را عصا
بر رخت نظاره‌ها را لغزش از جوش صفا
نشئه‌ی صدخم شراب از چشم مست غمزه‌ای
خونبهای صد چمن از جلوه‌های یک ادا
همچو آینه هزارت چشم حیران رو به رو
همچو کاکل یک جهان جمع پریشان در قفا
تیغ مژگانت به آب ناز دامن می‌کشد
چشم مخمورت به خون تاک می‌بندد حنا
ابروی مشکینت از بار تغافل گشته خم
مانده زلف سرکشت ز اندیشه‌ی دلها دوتا...
از صفای عارضت جان می‌چکد گاه عرق
وز شکست طره‌ات دل می‌دمد جای صدا
لعل خاموشت گر از موج تبسم دم زند
غنچه سازد در چمن پیراهن از خجالت قبا
از نگاهت نشئه‌ها بالیده هر مژگان زدن
وز خرامت فتنه‌ها جوشیده از هر نقش پا...

عمرها شد درهوايت بال عجزی می زند
 تاکجا پرواز گیرد بیدل از دست دعا.^{۲۸}

در غزل بیدل شخص عاشق جنس مرد و در غزل مکنونه شخص عاشق جنس زن است. این نکته‌ی مهم با شهادت غزلیات مکنونه به دنیای باطنی، تخیلات شاعری و درخواست‌های زیباشناسی، مخصوصاً شخص زن از نظر روان‌شناسی بدیعی، ره یافتن اهل تدقیق اهمیت بزرگ نظری و عملی دارد.

در ارتباط با این مسئله.

مکنونه در یکی از غزلیاتش که به وصف عمرخان بخشیده است، هدف دیوان اشعار خویش را چنین آورده است:

بی تو می‌سوزد دل ویران ما
 پای نه در دیده‌ی حیران ما
 ما کباب آتش عشق تویم
 می‌چکد خونابه از مژگان ما
 ما و وصف حسن آن گل‌چهره نیست
 غیر از این، مکنونه در دیوان ما (و.۷ب)

در ادبیات کلاسیک، مخصوصاً در غزل نظر شخص مرد از غزلیات شاعران دایر به [در مورد] جنس زن به درجه‌ای معلوم است. اما در ادبیات گذشته‌ی ما از سبب به ندرت به ظهور آمدن شاعره‌های بزرگ و برجسته، پندار و گفتار و درخواست‌های نجیب آن‌ها در باره‌ی مرد، شوهر و عموماً شخص

مرد چندان روشن نیست و عنیق‌تر [دقیق‌تر] این مسئله در ادبیات‌شناسی امروز تدقیق و تحقیق نشده است. از مطلع و مقطع غزل مکنونه آشکار است که شخص عاشق این غزل، جنس زن است و ملاحظه‌های شخص عاشق مانند غزل بیدل به طور مسلسل بیت دوّم دوام منطقی بیت یکم و بیت سوّم دوام بیت دوّم صورت پذیرفته است.

اما غزل مکنونه از غزل بیدل در طرز بیان خود تفاوت کلان دارد. در غزل مکنونه هنگام بیان اندیشه حس و احساس شاعرانه جای اوّل را اشغال می‌کند و تفکر شاعرانه در جای دوّم می‌ایستد. به جز این، در غزل مکنونه از جمله‌ی صور خیال صنعت تشبیه در جای یکم و صنعت استعاره مقام دوم را اشغال کرده است.

در غزل بیدل هنگام بیان اندیشه تفکر عمیق شاعرانه با همه‌ی پیچ و خمهایش در مقام اوّل و حس و احساس شاعرانه در جای دوّم است. در غزل بیدل دایره‌ی کاربرد استعارات پوشیده نظر به صنعت تشبیه به درجات وسیع است.

مکنونه در مقطع غزل واقعاً افشای اسرار دل می‌نماید. اصلاً دل شاعره گرفتار «بلا‌ی درد عشق یار» است. بنابراین شاعره از بردن نام «دل خویش» سخت در خجالت است.

به جز این غزل‌ها که تحلیل نمودیم در دیوان مکنونه دو غزل دیگر نیز هست. مطلع این غزل‌ها را در پایان درج می‌کنیم:

مطلع غزل یکم:

ز هجر قامت برداشتم آه و فغان امشب،

به برگ شاخسار سرو بستم آشیان امشب. (و. ۲۸. ب)

مطلع دیگر:

به محرومی گلگشت و به اوضاع گران جانی،
سراسر چون پر طاووس دارم چشم حیرانی. (و. ۱۲۸ ب)

به تحلیل بدیعیات این غزل‌ها حالا نیازی نیست. به این طریق، براساس
همه‌ی این دلیل و بررسی‌ها می‌توان به خلاصه‌های زیرین آمد:

الف) واقعاً غزل مورد محاکمه‌ی [بررسی] مکنونه در پرتو غزل نامبرده‌ی
بیدل سروده شده است.

ب) قالب غزل‌های بیدل و مکنونه در یک وزن صورت گرفته‌اند.

ج) غزل بیدل تنها قافیه دارد. وی از یک حرف صداناک دراز «آ» عبارت
است. غزل مکنونه صاحب قافیه‌ی «عام» و ردیف «دلم» است.

د) هر دو غزل هم مضمون عشقی دارند. در غزل بیدل با قوه‌ی تفکر
دریافتن معانی عمیق و در غزل مکنونه تأثیر احساس شاعرانه جای مهم دارد.

ه) از این جاست که در غزل بیدل برای درک معنی‌های عمیق و نازک
شاعرانه بیشتر قوه‌ی تفکر صرف می‌شود. در غزل مکنونه به خاطر احساس
درک معانی نازک شاعرانه به آسانی دست می‌دهد.

و) در غزل مکنونه به مثل غزل‌های یک زمره شاعران همین مقطع تاریخ

ماوراءالنهر میل به ذهن مردم نزدیکتر آوردن معنی‌های غزل بیدل مشاهده می‌گردد.

در پرتوی غزلیات سعدی.

طبق معلومات سرچشمه‌ها [منابع]، شاعری که بار نخست در سرودن نوع غزل عاشقانه دست توانا داشته است شیخ سعدی شیرازی بوده است. مکتونه در دیوان غزلیات خویش، چنان‌که در بالاتر اشاره بود، در باره‌ی فضیلت‌های سعدی و ویژگی‌های غزلیات او چیزی نگفته است. اما در عمل از دیوان غزلیات مکتونه معلوم است که در غزلیات این شاعره تأثیر غزلیات سعدی موجود است. چنانچه از دیوان غزلیات مکتونه غزل زیرین او را مطالعه می‌کنیم:

از نظر امروز آن سرو روانم می‌رود
 از زمین تا آسمان دود فغانم می‌رود
 هر کجا آن سرو موزون عزم رفتن می‌کند
 من هم از خود می‌روم، گویا که جانم می‌رود
 دم به دم صد ناوک حسرت به جان خسته‌ام
 از فراق آن مه ابرو کمانم می‌رود
 بی لب می‌گون جانبخش مسیح اعجاز او
 سیل خون هر دم ز چشم خون‌فشانم می‌رود
 شوخ شهر آشوب من جا کرد در زیر زمین
 موج اشکم از زمین تا آسمانم می‌رود
 هر کجا کز پرتو شمع جمالت دم زدم

سوختم از بس که در آتش زبانم می‌رود
 نیست آسان سیر صحرای محبت ساختن
 سبزه‌های تیغ و خنجر تا میانم می‌رود
 در محبت بوالعجب افسانه‌ها انگیختم
 در جهان آوازه‌ی این داستانم می‌رود
 یار رفت از دیده‌ام، مکنونه خوش گفت آن که گفت:
 من به چشم خویش می‌بینم که جانم می‌رود. (و. ۱۷۸الف)

شبهه‌ای نیست که این غزل از تأثیر و پرتو غزل بسیار معروف زیرین
 سعدی گفته شده است:

ای ساربان آهسته رو کارام جانم می‌رود
 وآن دل که با خود داشتم با دلستانم می‌رود
 من مانده‌ام مهجور از او بیچاره و رنجور از او
 گویی که نیشی دور از او در استخوانم می‌رود
 گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون
 پنهان نمی‌ماند که خون بر آستانم می‌رود
 محمل بدار ای ساروان تندی مکن با کاروان
 کز عشق آن سرو روان گویی روانم می‌رود...
 برگشت یار سرکشم بگذاشت عیش ناخوشم
 چون مجمری پرآشتم کز سر دخانم می‌رود
 با آن همه بیداد او وین عهد بی‌بنیاد او

در سینه دارم یاد او یا بر زبانم می‌رود
 بازآی و بر چشمم نشین ای دلستان نازنین
 کآشوب و فریاد از زمین بر آسمانم می‌رود...
 در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
 من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود
 سعدی فغان از دست ما لایق نبود ای بی‌وفا
 طاقت نمی‌ارم جفا کار از فغانم می‌رود.^{۲۹}

در این دو غزل برابر عمومیت و مشترکات، از همدیگر تفاوت‌هایی نیز دیده می‌شود.

عمومیت‌ها:

یگانگی وزن، قافیه (آنم)، ردیف (می‌رود)، و همچنین هر دو غزل هم از جهت موضوع، روحیه حزن‌آورند. در آن‌ها آهنگ غم و هجران و جدایی از یار روان و روحش (جانم می‌رود) از جمله‌ی مشترکاتند.
 مکتونه در مقطع غزلش عبارت «من خود به چشم خویشتن دیدم» غزل سعدی را با کمی تغییر به طور «من به چشم خویش می‌بینم که جانم می‌رود» آورده است.

به این طریق، این غزل سعدی از هر جهت غزل کامل است. در تاریخ ادبیات مردم فارسی‌زبان یکی از غزل‌های خوش‌آهنگ‌ترین [خوش‌آهنگ‌ترین غزل‌ها] به شمار می‌آید. این غزل را همه‌ی فارسی‌زبانان جهان، از جمله تاجیکان همچون سرود پسندیده‌ی خویش می‌سرایند.

از رموز غزلیات مکنونه پی می‌توان برد که شاعره از غزلیات سعدی خیلی خوب آگاه بوده است. اگر چنین نمی‌بود، او محض در پرتو همین غزل عالی سعدی غزل نمی‌سرود.

از لحاظ طرز بیان و گسترش مضمون در بیت یکم سعدی «آرام جان» و «دلستان» (رباینده‌ی دل او) را ساربان‌ی همراه خود برده است.

در بیت یکم مکنونه «سرو روانم» از نزد عاشق خودش اختیاریاً می‌رود و از پس وی «دود فغان» شاعره «از زمین تا آسمان» رفته است.

نکته‌ی جالب آن است که نقش‌های هنری «آرام جان» و «دلستان» سعدی از نقش هنری «سرو روان» مکنونه تفاوت دارد. در بیت سعدی این نقش‌ها شخص محبوبه جنس زنند و در بیت مکنونه شخص محبوب جنس مرد می‌باشد.

در بیت سعدی محبوبه را به کشور دیگر می‌برند. در بیت مکنونه شخص محبوب مرد به قضای آسمانی از این جهان مادی به عدم می‌رود.

دلیل این ملاحظه را خود مکنونه در بیت پنجم غزلش آورده است. وی به صراحت تأکید می‌کند که «شوخی شهر آشوب من جا کرد در زیر زمین» و از غم و حسرت این احوال وزنین «موج اشکم از زمین تا آسمانم می‌رود».

معلوم است که همسر مکنونه عمرخان در اوان ۳۶ سالگی این جهان را بدرود می‌گوید. زوجه‌اش مکنونه در سن ۳۱ از او جدا و تنها می‌ماند. در چنین روزگار بسیار دشوار قالب غزل سعدی برایش واسطه‌ی غمگساری شده است که درد و الم‌ها و عذاب‌های روحی و روانی خویش را اظهار نماید.

چنان که می‌بینیم، غزل مکنونه مانند غزل سعدی از نظر گسترش معنی مسلسل است. ابیات آن با یکدیگر ارتباط کافی دارد و بدون گسستگی از مطلع

تا مقطع دوام کرده است.

اما در غزل مکنونه با وجود این همه ویژگی‌های مثبت و کامیابی‌های زیاد بدیعی که بالاتر از نظر گذشتند: بعضی کاستی‌ها نیز دیده می‌شوند. به اندیشه‌ی ما یکی از علّت‌های این کاستی‌ها در قیاس تأثیرگذاری سخن و خوش‌آهنگی کلام بدیعی به درجه‌ی غزل سعدی مؤثر نبودن تأثیر غزل مکنونه است. شاید سبب این کاستی عدم صنعت سجع در غزل مکنونه باشد. ذاتاً صنعت سجع کلام بدیعی و مخصوصاً متاع شعر را خوش‌آهنگ و موسیقی، محتشم و گوارا و روان‌بخش می‌گرداند.

همچنین در دیوان غزلیات مکنونه بیت‌های جداگانه‌ای را دچار می‌آییم [رو به رو می‌شویم] که در پرتو ابیات جداگانه‌ی غزل‌های سعدی سروده شده‌اند. چنانچه، از میان غزلیات مکنونه این دو بیت زیرین به دست آمد:

سروی که میل عاشق بی‌زر نمی‌کند
نقد روان سپردم و باور نمی‌کند
رخسار می‌نماید و دل می‌برد، ولی
در حسن زیب زینت و زیور نمی‌کند. (و. ۸۰ الف)

پی بردن دشوار نیست که ابیات بالا در پرتو بیت زیرین سعدی سروده شده است:

دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی
بازار خویش و آتش ما تیز می‌کنی.^{۳۰}

در دیوان مکنونه چنین بیت‌ها را که در زیر تأثیر مضمون و آهنگ‌های بیت‌های جداگانه‌ی سعدی گفته شده باشند، می‌توان بیشتر به دست آورد.

در پرتو غزلیات حافظ.

گذشته از این، چون غزلیت مکنونه را مطالعه می‌نماییم، از چندین غزل‌های شاعره یک آهنگ و صدا و نفس غزل‌های حافظانه نیز احساس می‌گردد. اما غزلیات این هر دو را از جهت شکل، مضمون، جزئیات نقش‌های هنری و اسلوب بدیعی مقایسه می‌نماییم، نیک پی می‌بریم که در این غزل‌های حافظانه نفس پاک و روح و روان مولوی بلخی و قالب و فتوحات غزلیات حافظانه با همدیگر در آمیزش و توأم آمده‌اند. اگر این دو غزل حافظ و مکنونه را از همین پهلو مطالعه نماییم، مطلب روشن‌تر خواهد شد.

حافظ:

روز وصل دوستداران یاد باد
 یاد باد آن روزگاران یاد باد
 کامم از تلخی غم چون زهر گشت
 بانگ نوش شادخواران یاد باد
 گر چه یاران فارغند از یاد من
 از من ایشان را هزاران یاد باد
 مبتلا گشتم در این بند و بلا
 کوشش آن حق گزاران یاد باد
 گر چه صد رود است در چشمم مدام

زنده رود باغ کاران یاد باد
راز حافظ بعد از این ناگفته ماند
ای دریغا رازداران یاد باد^{۳۱}

مکنونه:

در وصالت خاطر ما شاد باد
مرغ دل از دام غم آزاد باد
خانه‌ی دل جلوه‌گاه ناز اوست
تا قیامت این بنا آباد باد
عشرت جاوید بر کف داشتی
ای دل، از بزم وصالش یاد باد
چشم و دل در دامگاه بی خودی
واله آن سرو حوری زاد باد
در محبت عجز می‌آید به کار
خرمن حرص و هوا بر باد باد
تا کشد بار ملامت را به دوش
با ضعیفان از غمت امداد باد
کرده‌ام مکنونه در شب ناله‌ها
در خیالت هرچی بادآباد باد! (و. ۵۸ب).

چنان‌که می‌بینیم، این غزل مکنونه در وزن و ردیف (یاد باد) غزل حافظ سروده شده است. از نظر مضمون حافظ در بیت یکم «روز وصال

دوستان و یاد خوشی‌هایش» را ستایش نماید، مکنونه نیز در بیت یکم خود همین «شادی‌های وصال یار» و در فرصت این وصال «از غم آزاد بودن دل خویش» را ستوده است. حافظ در بیت دوّم، «از تلخی غم و اندوه زهرآگین گشتن کام خویش» و «از بانگ شادایانه‌ی باده‌خواران» با حسرت سخن راند، مکنونه در بیت دوّمش، «از ناز دوست روشن گشتن خانه‌ی دلش» و «تا قیامت آباد و خرّم و جاوید» بودن همین دل سخن رانده است. حافظ از غم و اندوه و مکنونه از عشق جاویدانه بحث دارند.

در غزل مکنونه از یک جهت قالب غزل حافظانه کاربرست باشد، از نظر مضمون در ضمیر این غزل روح و روان غزل‌های مولوی بلخی را احساس می‌نماییم. در غزل حافظ مناسبت منطقی میان بیت‌ها بیشتر آزاد و مستقل است. این بیت‌ها پیش و پس و جای عوض شوند هم، منطق و مضمون و روحیه‌ی عمومی غزل تغییر نمی‌یابد. اما مناسبت منطقی میان ابیات غزل مکنونه با هم بیشتر وابسته است و به طور مسلسل یکی دوام منطقی دیگری می‌باشند. در دیوان غزلیات مکنونه غزل‌هایی نیز دچار می‌آییم که در آن‌ها روح و روان و نفس غزل‌های مولوی بلخی، سعدی، حافظ، قاسم انوار، جامی و مخفی در حالت آمیختگی افاده یافته‌اند.^{۳۲}

ویژگی‌های دیگر اشعار مکنونه

آن نکته از همه مهمتر است که در یک سلسله غزل‌های مکنونه نفس گرم و روحیه‌ی عمومی آن دوران در آمیزش سرود و آهنگ‌های خلقی مردم وادی فرغانه خیلی گوارا و دل‌پذیر و بسی حلاوت بخش افاده گردیده‌اند. به ملاحظه‌ی ما چنین غزل‌های دارای جنبه‌ی خلقی، از ویژگی‌های چهره‌ی ادبی و

بدیعی شاعره را تأمین نموده‌اند. چنانچه، غزل زیرین شاعره را از همین نقطه‌ی نظر مطالعه نماییم، ملاحظه‌ی بالا را نیک درک می‌کنیم:

آن ماه به من عتاب دارد
 این خانه دل خراب دارد
 روشنده ظلمت اسیران
 از عارضش آفتاب دارد
 با زلف کند به خود مقید
 بر گردن دل طناب دارد
 از یار به عاشقان ترخم
 در غمکده پیچ و تاب دارد
 خال و خط او به صفحه‌ی رخ
 مضمون دو صد کتاب دارد
 مکنونه ز هجر گلغ زارش،
 چشمان عجب پر آب دارد (و. ۶۶ الف).

در این راستا غزل دیگری را نیز درج می‌نماییم:

از هجر رخش عذاب دارم
 یک پاره دل کباب دارم
 از سر نرود هوای مستی
 از فکر لبش شراب دارم

از بهر رسیدن وصالش
 چون برق بسی شتاب دارم
 گردانده ز روی شب ورق‌ها
 عمر گذران کتاب دارم
 پرسیدن حال درد هجران
 جرمی نبود، صواب دارم
 مکنونه ز ظلم فرقت او
 دو دیده درون آب دارم. (و. ۱۰۷. ب).

چنان که می‌بینیم در این دو غزل دنیای باطنی شاعره با احساس عاشقانه در آمیزش آهنگ‌های مردمی بسا رقت‌انگیز اظهار گردیده است. هرچند مکنونه از طبقه‌ی اشراف اجتماعی، دختر حاکم اندیجان و همسر امیر عمرخان بود، پس از وفات شوهرش و به سلطنت نشستن پسرش محمدعلی در مملکت تغییرات فاحشی روی داد. شخصاً مکنونه و طرفدارانش پیش راه خودسری‌های محمدعلی و گماشتگان خودکام وی را گرفته نتوانستند. همین بود که در مملکت بی‌سر و سامانی و مخصوصاً خیانت و جنایت به خلق و کشور اوج گرفت. این حالت به مکنونه‌ی عدالت خواه از نظر روان‌شناسی اجتماعی فشارهای سخت سیاسی و معنوی می‌آورد. در این زمینه شاعره یک سلسله غزل‌های جان‌کاهی سرودست که در آن‌ها علّت و نقصان زمانه، ظلم و جهالت حکومت‌داران مملکت مذمّت و سرزنش و کردار ناپاک آن‌ها تنقید و محکوم گردیدند.

جالب است که در چنین غزل‌ها شاعره ظاهراً از ترس و بیم سیاست

محمدعلی فاسق عقیده‌های خود را تحت عبارات سنتی «فلک کج رفتار»، «فلک دانشمندگش»، «سپهر سفله‌پرور»، «رفتار ابنای ناقابل زمانه»، «سرنوشت واژگون»، «چرخ ظالم»، «دوران زبون»، «بخت دون»، «افغان بی‌اثر»، «ظالم مردم»، و امثال این‌ها بیان کرده است. چنانچه، او در غزلی آورده است:

چرخ ظالم، یار بی‌پروا و طالع واژگون،
وای بر محرومی حال جنون پیمای ما (و. ۱۰. ب).

در غزل دیگر گوید:

سعی ما معذور و دوران دون و افغان بی‌اثر،
رحم کن، یا رب، برای حلّ مشکل‌های ما (و. ۱۰. الف).

به جز این شعرهای اعتراضی، در این هنگام محمدعلی با دسیسه‌ی چند عملدار خیانتکار، چنان که در فصل شرح حال مکنونه گفتیم، دادر [برادر کوچک] چهارده ساله‌ی خود عبدالله سلطان را که حاکم تاشکند بود، به خوقند دعوت نموده به قتل می‌رساند. این کردار شنیع مادر آن‌ها مکنونه را به گرداب عمیق غم کشیده بود. به رویداد این فاجعه دربار مکنونه غزل جانکاهی دارد که با حس و هیجان و احساس بلند شاعری سروده شده است. چند بیت آن غزل این است:

ای سپهر دون، چه آیین جفاکاریست باز؟!
این چه بی‌رحمی و ظلم و مردم آزاریست باز؟!
خلق را از اشک گلگون در عزای نوگلی،

با وجود نیل ماتم چهره گلناریست باز؟!

مردم از خونابه بر رخساره جدول بسته‌اند

جدول خونابه بر رخساره‌ها جاریست باز؟! (و. ۱۸۸ الف).

در این غزل مراجعت خطابه‌ی سؤال‌آمیز مکنونه ظاهراً به «سپهر ظالم مردم‌آزار و فلک دون» است. اما این مراجعت معنی رمزی دارد. در اصل شاعره توسط عبارت «سپهر دون» به پسر خویش محمدعلی ظالم مردم‌آزار مراجعت کرده است که از ظلم و جهالت این حکمران زمان مردم «از خونابه بر رخساره‌های خویش جوی خون» بسته‌اند و کشور فرغانه از نوحه و ناله‌های خلق به «خانه‌ی ماتم» تبدیل گردیده است.

چنان که می‌بینیم، این همه کوشش‌ها و جانبازی‌های مکنونه که محض [فقط] در اشعار واقع‌نگارانه‌ی او به خوبی تجسم گردیده‌اند، از عقاید دادگستری و خلق و کشورپروری شاعره شهادت می‌دهند. محض مضمون و مندرجه‌ی چنین شعرها و در عین زمان عقاید عدالت‌پرورانه‌ی مکنونه از ویژگی‌های مهم چهره‌ی ادبی و بدیعی شاعره به شمار می‌آیند.

در دیوان مکنونه سلسله‌ی دیگر نوع غزل‌هایی هستند که چندان دارای بدیعیات بلندی نباشند هم، اما با حس و هیجان و احساس بلند شاعرانه سروده شده‌اند. این شعرها در افشای پهلوهای اسرار سبک و اسلوب و چهره‌ی بدیعی شاعره ماهیت کلان عملی دارند. این گونه شعرها به مسئله‌های داغ مخصوصاً، دوره‌ی محمدعلی (۱۸۲۲-۱۸۴۲) بخشیده شده‌اند. در چنین شعرها به طور رمزی توسط عبارات «گردش اختر»، «چرخ دون‌پرور»، اشخاص «بدسیرت و حق‌نشناس»، «نادان دانشمندگش»، «کج‌باز مستولی نواز» (غاصب)، «هندوی بازیگر» و مانند این‌ها علت و نقصان، ظلم و جهالت و کردار و افعال قسمی از

زامداران زمانه تنقید و مذمت و محکوم گردیده‌اند. همین گونه شعرها نیز در شناخت و معین کردن ویژگی‌های چهره‌ی ادبی و بدیعی مکنونه برایمان از واسطه‌های مهم بودند. از بس که در این خصوص در فصل مندرجه‌ی غایوی [آرمانی] اشعار شاعره سخن رانندیم، بنابراین تنها این‌جا سه بیت یکی از آن غزل‌های او را درج می‌کنیم:

هیچ می‌دانی که باز این گردش اختر چه کرد؟
 هیچ می‌دانی که دور چرخ دون‌پرور چه کرد؟
 هیچ می‌دانی که این نادان دانشمندکُش،
 از حسد با جان دانشمند بحر و بر چه کرد؟
 هیچ می‌دانی که این هندوی بازیگر چه ساخت؟
 هیچ می‌دانی که این بدخوی و بدگوهر چه کرد؟ (و ۱۷۸ الف).

در پایان سخن می‌توان افزود که آثار ادبی مکنونه هم از لحاظ بررسی سبک و سلیقه ادبی و ویژگی‌های هنری شعر فارسی ماوراءالنهر زمان او و هم از لحاظ بررسی و شناخت وضع اجتماعی و سیاسی این سرزمین در دوران زندگی وی قابل مطالعه و بررسی مفصل می‌باشد.

پی نوشت و مأخذ:

- 1 حاجی حکیم خان. منتخب التواریخ، نسخه‌ی شماره‌ی ۶۳-و. ۲۰۴ب-۲۰۶ب. (B.204^b - 206^b).
- 2 حاجی حکیم. منتخب التواریخ، نسخه‌ی شماره‌ی ۶۳-و. ۴۱۸-۴۲۰. (BB.418 - 420).
- 3 قادرآوا، محبوبه. نادره، تاشکند، ۱۹۶۳. ص. ۲۲.
- 4 اویسی. واقعات محمدعلی خان، نسخه‌ی شماره‌ی ۱۸۳۷ (تاشکند). نادره.
- 5 نادره. دیوان (با مقدمه، ترتیب و توضیحات م. قادرآوا)، تاشکند: ۱۹۶۳. صص. ۲۴۳-۲۷۸.
- 6 اویسی. واقعات محمدعلی خان، نسخه‌ی شماره‌ی ۱۸۳۷ (تاشکند). و. ۱۱۱. (B.111^a).
- 7 مکنونه. دیوان. نسخه‌ی شماره‌ی ۷۷۶۶ (تاشکند). و. ۱۴۰. (B.40^a).
- 8 نادره. دیوان (با مقدمه، ترتیب و توضیحات م. قادرآوا)، تاشکند: نشریات ف و ازبکستان ۱۹۶۳. صص. ۳۴۳-۳۴۵.
- 9 کریم‌اف، عثمان. ادبیات تاجیک در نیمه‌ی دوّم عصر ۱۸ و اوّل عصر ۱۹، دوشنبه: دانش ۱۹۸۹. ص. ۲۲۱.
- 10 حاجی حکیم خان. منتخب التواریخ، نسخه‌ی شماره‌ی ۶۳. و. ۴۵۵. (B.455^a).
- 11 نادره. دیوان، تاشکند: ۱۹۶۳. صص. ۲۱-۴۶.
- 12 حاجی حکیم خان. منتخب التواریخ، نسخه‌ی شماره‌ی ۶۳. و. ۵۴۷. (B.547).
- 13 قادرآوا م. نادره، دیوان ازبکی، تاشکند، ۱۹۶۳. ص. ۲۳۷.
- 14 مکنونه. دیوان، نسخه‌ی شماره‌ی ۷۷۶۶ (تاشکند). و. ۳۸. (B.38^b).
- 15 قادرآوا، م. دیوان، تاشکند: ۱۹۶۳. ص. ۳۱.
- 16 مکنونه. دیوان (۱۹۶۳). تاشکند: ص. ۲۴۶. منبع از همین سرچشمه [مأخذ] صفحه‌ی اشعار در پایین متن خواهد آمد.
- 17 اسحاق خان توره. تاریخ فرغانه، نسخه‌ی شماره‌ی ۱۵۱۲ (دوشنبه): قادرآوا، م. نادره (۱۹۶۳)، تاشکند. ص. ۳۱.
- 18 محمدشریف، نادر. هفت گلشن. (۱۹۶۱)، تاشکند، نشر. آکادمی علوم ازبکستان. ص. ۱۲.
- 19 حاجی حکیم خان. منتخب التواریخ. نسخه‌ی شماره‌ی ۶۳. و. ۷۳۱. (B.731).

- ²⁰ میرزا عالم تاشکندی. انساب السلوطين و تواریخ خواقین. نسخه‌ی رقم ۱۳۱۴ (تاشکند). و. ۲۵ ب. (B. 256.)
- ²¹ محمد امین عطار. تحفت التواریخ. نسخه‌ی شماره‌ی ۴۴۰ (لد). و. ۲۳۱. (B. 231a.)
- ²² محمد امین عطار. همان اثر. و. ۱۲۲۹. (B. 229a.)
- ²³ حاجی حکیم خان. وو. ۷۳۲-۷۳۳. (BB. 732 - 733.)
- ²⁴ قادر آوا، محبوبه. (۱۹۶۳)، نادره... تاشکند. صص. ۵-۶۲۰.
- ²⁵ نادره. (۱۹۶۸)، دیوان، دوشنبه. صص. ۳۴۲، ۳۵۰.
- ²⁶ شعله‌ور شدن، افروخته شدن آتش. برافروختگی.
- ²⁷ قادر آوا محبوبه (۱۹۶۳) نادره، دیوان. تاشکند. ص. ۵۷۸.
- ²⁸ عینی، صدرالدین (۱۹۵۴)، میرزا عبدالقادر بیدل، استالین آباد [دوشنبه]. ص. ۱۹۲.
- ²⁹ سرودهای دلنشین (۱۹۶۳)، ترتیب‌دهنده ع. رحمان‌قلاف، دوشنبه، ص. ۱۰.
- ³⁰ کریم‌اف عثمان (۱۹۷۴). ادبیات تاجیک در نیمه‌ی دوّم عصر ۱۸ و اول عصر ۱۹ (قسم یکم)، دوشنبه: دانش، ص. ۱۱۶.
- ³¹ خواجه حافظ (۱۳۷۵). دیوان از نسخه‌ی محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، و. ۱۱۰۷. (B. 107^a.)